



تعمیر و ترمیم
الحمد لله

سه تا



فهرست

| | |
|-----|------------------|
| ۱۱ | سه‌تار |
| ۱۷ | بچه‌ی مردم |
| ۲۷ | وسواس |
| ۳۳ | لاک صورتی |
| ۵۱ | وداع |
| ۵۷ | زندگی که گریخت |
| ۶۵ | آفتاب لبِ بام |
| ۷۵ | گناه |
| ۸۵ | نزدیک مرزون آباد |
| ۱۰۱ | دهن کجی |
| ۱۰۹ | آرزوی قدرت |
| ۱۳۱ | اختلاف حساب |
| ۱۶۱ | الگهارک و المکوس |

۱ سه تار

یک سه تارنو و بی روپوش در دست داشت و یخه باز و بی هوا راه می آمد. از پله های مسجدشاه به عجله پایین آمد و از میان بساط خرده ریز فروش ها و از لای مردمی که در میان بساط گسترده ی آنان، دنبال چیزهایی که خودشان هم نمی دانستند، می گشتند، داشت به زحمت رد می شد.

سه تار را روی شکم نگه داشته بود و با دست دیگر، سیم های آن را می پایید که به دگمه ی لباس کسی یا به گوشه ی بار حملی گیر نکند و پاره نشود.

عاقبت امروز توانسته بود به آرزوی خود برسد. دیگر احتیاج نداشت وقتی به مجلسی می خواهد برود، از دیگران تار بگیرد و به قیمت خون پدرشان کرایه بدهد و تازه بار منت شان را هم بکشد.

موهایش آشفته بود و روی پیشانی اش می ریخت و جلوی چشم راستش را می گرفت. گونه هایش گود افتاده و قیافه اش زرد بود. ولی سر پا بند نبود و از وجد و شغف می دوید. اگر مجلسی بود و مناسبتی داشت، وقتی سرِ وجد می آمد، می خواند و تار می زد و خوشبختی های نهفته و شادمانی های درونی خود را در همه نفوذ می داد. ولی حالا میان مردمی که معلوم نبود به چه کاری در آن اطراف می لولیدند، جز این که بدود و خود را زودتر به جایی برساند چه می توانست

بکند؟ از خوشحالی می‌دوید و به‌سه‌تاری فکر می‌کرد که اکنون مال خودش بود.

فکر می‌کرد که دیگر وقتی سرحال خواهد آمد و زخمه را با قدرت و بی‌اختیار با سیم‌های تار آشنا خواهد کرد، تِه دلش از این واهمه نخواهد داشت که مبادا سیم‌ها پاره شود و صاحب تار، روز روشن او را از شب تار هم تارتر کند. از این فکر راحت شده بود. فکر می‌کرد که از این پس چنان هنرنامی خواهد کرد و چنان دادِ خود را از تار خواهد گرفت و چنان شوری از آن برخواهد آورد که خودش هم تابش را نیاورد و بی‌اختیار به‌گریه بیفتد. نمی‌دانست که چرا به‌گریه بیفتد. ولی تِه دلش آرزو می‌کرد که آن‌قدر خوب بتواند بنوازد که به‌گریه بیفتد. حتم داشت فقط وقتی که از صدای ساز خودش به‌گریه بیفتد، خوب نواخته. تا به‌حال نتوانسته بود آن‌طور که خودش می‌خواهد بنوازد. همه‌اش برای مردم تار زده بود، برای مردمی که شادمانی‌های گم‌شده و گریخته‌ی خود را در صدای تار او و در تِه آواز حزین او می‌جستند. این همه شب‌ها که در مجالس عیش و سرور آواز خوانده بود و ساز زده بود، در مجالس عیش و سروری که برای او فقط یک شادمانی ناراحت‌کننده و ساختگی می‌آورد، در این همه شب‌ها نتوانسته بود از صدای ساز خودش به‌گریه بیفتد.

نتوانسته بود چنان ساز بزند که خودش را به‌گریه بیندازد. یا مجالس مناسب نبود و مردمی که به‌او پول می‌دادند و دعوتش می‌کردند، نمی‌خواستند اشک‌های او را تحویل بگیرند؛ و یا خود او از ترس این‌که مبادا سیم‌ها پاره شود زخمه را خیلی ملایم‌تر و آهسته‌تر از آنچه که می‌توانست، بالا و پایین می‌برد. این را هم حتم داشت؛ حتم داشت که تا به‌حال، خیلی ملایم‌تر و خیلی با

احتیاط‌تر از آنچه که می‌توانسته تار زده و آواز خوانده.

می‌خواست که دیگر ملالتی در کار نیاورد. می‌خواست که دیگر احتیاط نکند. حالا که توانسته بود با این پول‌های به‌قول خودش «بی‌برکت» سازی بخرد، حالا به‌آرزوی خود رسیده بود. حالا ساز مال خودش بود. حالا می‌توانست به‌راحتی، آنچه را که دلش می‌خواهد بنوازد. حالا می‌توانست چنان تار بزند که خودش به‌گریه بیفتد.

سه سال بود که آوازه‌خوانی می‌کرد. مدرسه را به‌خاطر همین ول کرده بود. همیشه تِه کلاس نشسته بود و برای خودش زمزمه می‌کرد. دیگران اهمیتی نمی‌دادند و مُلْتَفِت نمی‌شدند؛ ولی معلّم حساب‌شان خیلی سخت‌گیر بود. و از زمزمه‌ی او چنان بدش می‌آمد که عصبانی می‌شد و از کلاس قهر می‌کرد. سه چهار بار التّزام داده بود که سر کلاس زمزمه نکند؛ ولی مگر ممکن بود؟ فقط سال آخر دیگر کسی زمزمه‌ی او را از تِه کلاس نمی‌شنید. آن‌قدر خسته بود و آن‌قدر شب‌ها بیداری کشیده بود که یا تا ظهر در رخت‌خواب می‌ماند، و یا سر کلاس می‌خوابید. ولی این داستان نیز چندان طول نکشید و به‌زودی مدرسه را ول کرد.

سال اوّل خیلی خودش را خسته کرده بود. هر شب آواز خوانده بود و ساز زده بود و هر روز تا ظهر خوابیده بود.

ولی بعدها کم‌کم به‌کار خود ترتیبی داد و هفته‌ای سه شب بیش‌تر دعوت اشخاص را نمی‌پذیرفت. کم‌کم برای خودش سرشناس هم شده بود. و دیگر احتیاج نداشت که به‌این دسته‌ی موزیکال یا آن دسته‌ی دیگر مراجعه کند. مردم او را شناخته بودند و دم درِ خانه‌ی محقرشان به‌مادرش می‌سپردند و حتم داشتند که خواهد آمد و به‌این طریق، شب خوشی را خواهند گذراند.